

اخلاق در اسارت ژن‌ها؛

بررسی نظریات ریچارد داوکینز در مورد اخلاق مبتنی بر نظریه تکامل

* سید محمود موسوی

** نفیسه سموعی

چکیده

داوکینز به‌عنوان زیست‌شناسی تکامل‌گرا درباره موضوعات مختلفی غیر از زیست‌شناسی اظهار نظر کرده که اخلاق از جمله آنهاست. وی در آرای خاص خود در زمینه اخلاق از دانش‌هایی چون زیست‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی تکاملی و ژنتیک بهره می‌برد. مهم‌ترین وجه نظریه‌پردازی داوکینز نفی تمایز اخلاقی انسان از حیوانات است. دغدغه او برای پرداختن به موضوع اخلاق ناشی از انگیزه نفی کارکردهای اخلاقی دین است. افزون‌براین، از آنجا که نبود قدرت تبیین‌کنندگی نظریه تکامل در خصوص اخلاقی بودن انسان، به‌عنوان یکی از نقایص این نظریه مطرح شده، داوکینز می‌کوشد این اشکال را به‌گونه‌ای برطرف نماید. مقاله حاضر این تلاش داوکینز را گزارش و تحلیل می‌کند.

واژگان کلیدی

اخلاق، داوکینز، تکامل زیستی، خداباوری.

طرح مسئله

داوکینز^۱ زیست‌شناس تکامل‌گرا^۲ و بی‌خدایی^۳ است که به‌شدت از ایده اخلاق تکاملی^۴ (فرگشتی) دفاع

smmusawi@gmail.com

samoeei@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۲۱

1. R. Dawkins.

2. Darwinist.

3. Atheist.

4. Evolutionary Ethics.

*. استادیار دانشگاه باقرالعلوم ع.

** دکتراي مدرسې معارف اسلامي گرايش مباني نظري دانشگاه باقرالعلوم ع.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۴

می‌کند. اما آیا به شکل معقولی می‌توان اخلاق انسانی را حاصل تکامل زیستی و انتخاب طبیعی معرفی نمود؟ در باب چیستی اخلاق، مدافعان اخلاق تکاملی برآن اند که هرگونه رفتار اخلاقی انسان در پرتو انتخاب‌های طبیعی او و به‌منظور تعامل و سازش با محیط صورت می‌گیرد و بخت او را برای بقا می‌افزاید. در نگاه کلی، اخلاق انسان را شکل می‌دهد. حس اخلاقی موجود در انسان برحسب تکامل زیستی او شکل گرفته است. از این‌رو، پذیرش ساحت اخلاق در حیات انسان، به پذیرش وجود خدا، وحی و عقل نمی‌انجامد. این اخلاق تنها نیازهای زیستی فرد و خانواده و گروه را معتبر می‌شمرد.

در زمینه سابقه مباحث مربوط به اخلاق بر مبنای تکامل زیستی نیز باید اذعان کرد که اخلاق یکی از چالش‌های فراروی تکامل زیستی شمرده شده است. اهمیت این موضوع از دید تکامل‌گرایان مخفی نمانده، تا جایی که داروین در خلال مباحث تکامل زیستی فصل مبسوطی از کتاب منشأ انواع را به این موضوع اختصاص می‌دهد.

مبحث اخلاق مرتبط با تکامل زیستی، بیش از داروین با نام هربرت اسپنسر^۱ گره می‌خورد. وی با مطرح ساختن بحث تکامل اجتماعی سعی داشت حیات اخلاقی انسان را ادامه روند تکامل او معرفی نماید و قوانین تکامل زیستی را بر جامعه بشری منطبق سازد. (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۱۲۳؛ توسلی، ۱۳۸۰: ۱۱۸)^۲ نقدهای جدی وارد بر چنین تفکری به‌سرعت آن را مطرود ساخت. امروزه اخلاق مبتنی بر تکامل‌گرایی پرچمدارانی از جمله ریچارد داوکینز و مایکل روس^۳ دارد که ماهیت دیدگاه‌های ایشان درمورد اخلاق، با محتوای نظریات اسپنسر تفاوت بسیار دارد.^۴ این تفاوت را چنین می‌توان تبیین نمود که در رویکرد اسپنسر تنها به این دلیل که میان جامعه انسانی و طبیعت انسانی تشابهاتی ملاحظه شده بود، رخدادهای درون طبیعت آدمی در مقیاس بزرگ‌تر - یعنی یک جامعه - شبیه‌سازی گردید و از همین‌رو قوانین مربوط به اخلاق و رفتار آدمیان در جامعه و در رابطه با هم، با فرایندهای زیستی مستفاد از نظریه تکامل زیستی، همسان انگاشته می‌شد. اما در رویکرد داوکینز و دیگر مدافعان متأخر دیدگاه اخلاق تکامل‌گرایانه صرف شباهت میان پیکره جامعه انسانی و طبیعت انسانی، به‌عنوان مبنای سرایت قوانین زیست‌شناختی به اخلاق و جامعه‌شناسی، مورد نظر قرار نمی‌گیرد، بلکه اجتماع انسان‌ها و رفتارها و انتخاب‌های انسان در

1. Herbert Spencer (1820 - 1903)

۲. گفتنی است نظریه تکامل اجتماعی انسان از هربرت اسپنسر نه فقط به‌دلیل ضعف‌های مشهودش، بلکه به‌دلیل تبعات پذیرش آن مطرود شد؛ تبعاتی چون تئوریزه کردن خشونت‌های نازیسم، جنگ‌های جهانی و نژادپرستی.

3. Michael Ruse.

۴. شایان ذکر است که آشنایی با دیدگاه اخلاق مبتنی بر تکامل زیستی در میان فارسی‌زبانان بیش از هر چیز با نگارش کتاب *دانش و ارزش*، اثر دکتر عبدالکریم سروش رقم خورده و نوع ابتدایی این نگاه که بیشتر ناظر به دیدگاه‌های اسپنسر است، در این کتاب طرح و نقد گردیده است. امروزه این مینا شاخ و برگ بیشتری یافته و با ادعای قوی‌تری در میدان اندیشه مطرح گردیده که نقدهای متناسب خود را می‌طلبد.

درون چنین اجتماعی، تابعی از قانون تکامل قلمداد می‌شود. بر این اساس تک‌تک انسان‌ها اسیر جبر ناشی از طبیعت خویش‌اند - که در چنبره قانون تکامل قرار دارد - و چون اجتماعی زندگی می‌کنند، انتخاب‌های طبیعی در سطح ژن‌های هر یک از این انسان‌ها، مجموع انتخاب‌های مشهود در جامعه را شکل می‌دهد و اخلاق یک جامعه به این نحو پدید می‌آید.^۱

به بیان مایکل روس، اخلاقیات توهم جمعی ژن‌هاست و همه انسان‌ها در آن دخیل هستند. از آنجاکه انسان‌ها نیازمند باور به اخلاقیات هستند، به لطف زیست‌شناسی، به اخلاقیات باور دارند و اخلاق هیچ مبنایی ورای سرشت بشر ندارد. (Ruse, 1995: 250) تفاوت رویکرد کسانی چون اسپنسر با رویکرد داوکینز و مایکل روس باعث می‌شود نقدها نیز به همان میزان متفاوت باشد. این نوشتار در حد مجال خود به برخی از این نقدها اشاره خواهد داشت.

ضرورت بحث از موضوع اخلاق برای داوکینز

داوکینز دانشمند متخصص در اخلاق نیست، اما به تفصیل در کتابش به بحث از اخلاق می‌پردازد. اهمیت موضوع اخلاق برای داوکینز از این روست که در مبنای تکامل‌گرایی تمام هویت و هستی انسان به بعد طبیعی و حیوانی او فروکاسته می‌شود و بر این اساس تبیین ویژگی اخلاقی بودن انسان بسیار دشوار می‌نماید. اگر تمام هویت انسان را بعد زیست‌شناختی وجود او تشکیل دهد و رفتار و انتخاب‌های او نیز متأثر از ویژگی‌های زیستی وی باشد، اخلاق برای او بی‌معناست؛ زیرا آشکارا سایر زیست‌مندان که در ویژگی‌های زیستی اشتراکاتی با انسان دارند، عاری از انتخاب‌های اخلاقی لحاظ می‌شوند. از آنجاکه برخورداری از اخلاق انسانی نزد بسیاری از دانشمندان، متفرع بر قبول ساحتی غیر از ساحت زیست‌شناختی (بعد حیوانی و یا مادی) برای انسان است، داوکینز برای رد این باور که به نوعی زمینه‌گرایش انسان به دین است، ناچار می‌شود برای اخلاق، پایه‌های غیرمادی را فرو ریزد و بنیان‌هایی کاملاً زیست‌شناسانه و مادی را معرفی نماید.

افزون‌براین، برای داوکینز اخلاق از حیث پیوند با دین و تأثیر این پیوند در اتخاذ رویکرد دینی اهمیت دارد. وی اصالتاً در باب منشأ اخلاقیات دغدغه نظریه‌پردازی ندارد. آنچه او را به این عرصه کشانده، استفاده از اخلاق برای انکار دین و وجود خداست. او بر این باور است که دین‌داران ریشه‌های اخلاق را در دین می‌بینند و از همین رو برای اثبات عدم‌حقانیت دین و آموزه‌های دینی به‌ویژه آموزه هستی‌خداوند، می‌کوشد تا نشان دهد هیچ پیوندی میان دین و اخلاق نیست. به تعبیر دیگر، او با انکار

۱. از جمله منابع دیگری که موضوع داروینی بودن منشأ اخلاقیات را مطرح کرده‌اند، عبارت است از:

Buckman, Robert, Can We Be Good Without God?; Houser, Marc, Moral Minds; Shermer, Michael, The Science of Good And Evil; Hinde, Robert, Why Good Is Good?

کارکردهای اخلاقی دین، اساس دین را مورد تردید قرار می‌دهد. با توجه به وجوه یادشده، مفصل‌ترین بحث در کتاب *پندار خدا*^۱ بحث از اخلاق است که تلاش و اهتمام داوکینز برای نفی مرجعیت دین در مسئله اخلاق و همچنین تبیین تکاملی برای اخلاق انسانی را به‌خوبی نشان می‌دهد.

تفاوت مبنایی خداپاوران و تکامل‌گرایان در اخلاق

مدعیات اخلاق فرگشتی عموماً از سوی خداپاوران مورد انکار قرار می‌گیرد. خداپاوران اخلاق را عرصه‌ای مربوط به ابعاد معنوی وجود انسانی قلمداد می‌کنند. وجود چنین بعدی در حیات انسان به‌طور اساسی از منظر تکامل‌گرایی الحادی مردود دانسته می‌شود.

نگرش به انسان در زیست‌شناسی تکامل‌گرا که غالباً با نگاه طبیعت‌گرایانه فلسفی^۲ همراه می‌شود، تصویری از او ارائه می‌دهد که به‌کلی با تصویر حاصل از نگرش به انسان در افق فلسفه و اخلاق متفاوت است. از همین‌رو، اخلاق که زیرمجموعه دانش‌های فلسفی^۳ است و بحث و بررسی درباره آن همواره در حوزه کار فیلسوفان قرار داشته، به‌تمامی با آنچه از اخلاق فرگشتی می‌شناسیم تفاوت می‌یابد.

دانش‌های مؤثر بر شکل‌گیری نگرش اخلاقی تکامل‌گرایان

توجه به نقش دانش‌های گوناگون در شکل‌گیری نگرش اخلاقی داوکینز، برای درک این نگرش راهگشاست. دانش زیست‌شناسی اجتماعی^۴ یکی از اثرگذارترین این دانش‌هاست. آنچه اخلاق مبتنی بر تکامل‌گرایی خوانده می‌شود، امروزه در قالب یافته‌های دانش زیست‌شناسی اجتماعی عرضه شده و حاصل بررسی زندگی و رفتار زیست‌مندانی است که دارای زندگی اجتماعی هستند. توصیف و تبیین رفتارها و انتخاب‌های آنان بر مبنای مطالبات برخاسته از ساختار ژنتیکی آنها، دانش زیست‌شناسی اجتماعی را شکل می‌دهد. بخش جنجالی زیست‌شناسی اجتماعی آنجاست که به رفتارهای اجتماعی انسان به‌مثابه رفتار جانوران نگریسته می‌شود.^۵

۱. این کتاب داوکینز مشهورترین و پرفروش‌ترین کتاب اوست که به موضوع انکار خدا و مبارزه با اساس دینان می‌پردازد.

2. Philosophical Naturalism.

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: *دائرةالمعارف فلسفی*، ویراسته پل ادواردز، مدخل اخلاق (Ethics).

4. Sociobiology.

۵. زیست‌شناسی اجتماعی، رفتار اجتماعی را با در نظر گرفتن ویژگی‌های تکاملی توضیح می‌دهد و مدعی است که انتخاب طبیعی علت تکامل ژنتیکی رفتار اجتماعی سودمند نیز هست. براین اساس رفتارهای فردی و اجتماعی، تحت‌تأثیر انتخاب طبیعی بوده و در طول زمان تکامل یافته‌اند تا ژن‌های خاصی در یک جمعیت نسل به نسل انتقال یابند. اگر این ادعا را بتوان در مورد سایر گونه‌های زیستی غیر از انسان مطرح نمود، طرح آن در مورد انسان نیازمند اثبات دقیق است که تاکنون میسر نگردیده است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: (Wilson, *Sociobiology*, The New Synthesis, 1975).

در میان عوامل اتخاذ رویکرد خاص داو کینز به مسئله اخلاق، می‌توان به یکی دیگر از دانش‌های مدرن، یعنی روان‌شناسی تکاملی^۱ نیز اشاره نمود. این دانش نیز چونان سایر دانش‌های مدرن بر بستر طبیعت‌گرایی قرار گرفته و محصولاتی با این جهت‌گیری به دست داده است.

روان‌شناسی برخلاف تصور اولیه‌ای که از آن وجود دارد، هرگز به روان‌آدمی نپرداخته، اساساً بعدی غیرمادی به‌نام روح و روان را برای آدمی لحاظ نمی‌کند، هرچند روان‌شناس در حیطه اعتقادات فردی خود به چنین امری باور داشته باشد. دانش روان‌شناسی در واقع نوعی رفتارشناسی و حداکثر ذهن‌شناسی است. روان‌شناسان به‌طور عام در پی فهم رفتارها و ذهن‌ها هستند. از این‌رو، روان‌شناسی مطالعه نظام‌مند و علمی رفتار و ذهن نامیده شده است.^۲

یافته‌های روان‌شناسی تکاملی، این روند را تقویت می‌کند که مجموعه رفتارها و انتخاب‌های انسان (از جمله آنچه اخلاق نامیده می‌شود) در پرتو انتخاب طبیعی کور (که به قول داو کینز در محدوده ژن‌ها رخ می‌دهد) تفسیر گردد.

افزون بر نقش دانش‌هایی چون روان‌شناسی تکاملی و زیست‌شناسی اجتماعی، باید به تأثیر یافته‌های شاخه‌های مختلف پزشکی (به‌خصوص مطالعات درباره زیست‌شناسی مغز و سیستم پیچیده عصبی انسان) بر آرای داو کینز اشاره نماییم.

این مطالعات نشان داد که رخدادهای درون مغز و سلسله اعصاب، بر تظاهرات رفتاری و گرایشی آدمی تأثیری عمیق دارد. همچنین بر این باور صحنه گذاشت که انسان اسیر جبر ناشی از طبیعت خویش است. این مطالعات به تأثیر فرایندهای درون مغز آدمی و تحریک نواحی خاص در آن اشاره دارد. هر نوع تحریک به بروز رفتار یا انتخابی خاص در انسان منجر می‌شود. بنابراین آنچه از نگاه بیرون جزء خلقیات، ادراکات، احساسات و هیجان‌ات آدمی قلمداد می‌شود، چیزی جز برآیند تأثیر و تأثرات درون مغز و سلسله اعصاب نیست. در آثار مربوط به این نکته این چنین تصریح می‌شود:

[در] مواردی مغز شعبده‌بازی کرده و آگاهی را برای رساندن بدن به اهداف خود گول زده و ادراکاتی مثل اراده و «من» بودن را ایجاد کرده است ... مغز یک ماشین الکتروشیمیایی است که از طرفی بر گرفته از ژنتیک شخص است و از طرف دیگر جسم را برای دستورات ژنتیکی و برنامه‌های خود به کار گرفته است. در این میان مغز ادراک «من» [را] ایجاد کرده که مسئولیت‌ها را به گردن آن انداخته است. (کیمیایی اسدی، ۱۳۸۹: ۱۴)

1. Evolutionary Psychology.

2. Reber, *Dictionary of Psychology*, 1985, P 53; Sutherland, *Dictionary of Psychology*, 1989, P 354.

با ملاحظه آثار روان‌شناسی مدرن خواهیم دید که ساختاری تجربی بر آن حاکم بوده و انسان و سایر حیوانات با یک روش مورد مطالعه قرار می‌گیرند، گرچه به‌لحاظ کمی، مطالعات و یافته‌های مربوط به انسان قابل‌توجه‌تر است.

در واقع داو کینز و سایر هواداران اخلاق فرگشتی بحث را به مرحله‌ای قبل از چستی عملکرد مغز و سیستم اعصاب منتقل می‌کنند و چرایی چنین عملکردی را به ساختار ژنتیکی و اصل انتخاب طبیعی - که در فرایندهای ژنتیک‌گونه انسانی جاری است - نسبت می‌دهند.

هواداران اخلاق مبتنی بر تکامل زیستی، انسان را به‌گونه‌ای روایت می‌کنند که زیست‌مندی در ردیف سایر زیست‌مندان قرار می‌گیرد و صرفاً توانایی او در برخورداری از زبان (تکلم) و بهره‌مندی بیشتر از ابزار و نیز قدرت درک از خود، او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد. به بیان ساده‌تر، انسان در این نگرش حیوانی در ردیف سایر حیوانات است.

این تصویر از انسان مورد اعتراض مخالفان تکامل‌گرایی قرار دارد. در واقع یکی از موارد اعتراض به تکامل‌گرایی که می‌توان آن را از مهم‌ترین موارد برشمرد، این نوع تصویرسازی از انسان است که بعد اخلاقی او را به دارا بودن عملکردهای حاصل از فرایندهای زیستی فرومی‌کاهد. به گفته این گروه، تفاوت انکارناپذیری میان انسان تصویرشده از سوی تکامل‌گرایان و انسان مشهود که از عملکرد اخلاقی و ارزشی برخوردار است، ملاحظه می‌شود.

در واقع وجود اخلاق و توانایی انسان در درک ارزش‌ها و وجود انگیزه و اراده نسبت به عملکرد اخلاقی، وجه تفاوت انسان و حیوانات قلمداد می‌شود.

نگرش اخلاقی داو کینز

داو کینز ریشه اخلاق بشر را درون ژن‌های او جستجو می‌کند. از نظر او تکامل همچنان که از حیث زیست‌شناختی، ژن‌ها را در فرایند انتخاب طبیعی قرار می‌دهد و اسباب تکامل زیستی را ایجاد می‌کند، به همان صورت نیز انسان را به عملکرد اخلاقی وامی‌دارد. عملکرد اخلاقی انسان حاصل فرایندهای زیستی طبیعی در سطح ژن‌ها بوده و نیک و بد اخلاقی براساس خویشاوندی ژنتیکی تعریف می‌شود. از نگاه داو کینز و در اخلاق متخذ از زیست‌شناسی، وجه تمایز انسان از حیوان پذیرفته نمی‌شود و کماکان انسان موجودی حیوان‌تبار است، ولی تکامل تدریجی او ژن‌هایی را در ساختار کنونی وجودش قرار داده که عملکردشان رفتارهای اخلاقی انسان را رقم می‌زند. در واقع اخلاق حاصل خصوصیات ژن‌هاست و چون انسان بر این مبنا به واسطه خصایص زیست‌شناختی خود موجودی اخلاقی است، در جانب فرااخلاق می‌توان گفت هیچ مبنایی در خارج و فراسوی طبیعت انسان برای اخلاق وجود ندارد. در بعد اخلاق تجویزی که در پی ارائه معیارهایی برای نیک و بد است، تکامل‌گرایان برآن‌اند که عمل نیک عبارت است از عملی که توانایی بقا را در بلندمدت افزایش می‌دهد و عمل بد عملی است که از این توانایی می‌کاهد.

مدعای اتخاذ اخلاق از دانش زیست‌شناسی تکامل‌گرا را می‌توان بدین‌گونه صورت‌بندی نمود. حس اخلاقی در آدمی بر اثر القای ناشی از انتخاب طبیعی شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، اخلاق پدیده‌ای حاصل از تکامل انسان به‌عنوان موجودی اجتماعی و هوشمند است. طبق مبنای تکامل‌گرایان، اساس اجتماعی بودن انسان نیز بر اثر رفتار و خواست ژن‌های این‌گونه استوار است. ژن‌ها رفتاری را که در جهت بقاست، کدگذاری می‌کنند. این رفتار به مرور مطلوبیت پیدا می‌کند و ارزش اخلاقی به این نحو ایجاد می‌شود.

روشن است که مبنای اصلی این نظریه در باب اخلاق، نفی و انکار تمایز میان انسان و حیوان است. داوکینز با تصریح به نفی تمایز اخلاقی انسان از حیوانات می‌گوید:

... تصور کنید یک گونه میانی میان ما و میمون‌ها - برای مثال استرالوپیتکوس آفارانسیس - بخت این را داشت که جان سالم به در برد و اکنون در گوشه‌ای دورافتاده از آفریقا کشف شود. آیا باید این موجود را انسان محسوب می‌کردیم؟ ... پیوستگی تدریجی میان گونه‌های جانداران که ویژگی اجتناب‌ناپذیر تکامل زیستی است، نشان می‌دهد که باید چندگونه میانی باشند که آن‌قدر نزدیک به خط مرزی (میان انسان و غیر انسان) هستند که امکان ترسیم حد فاصل اخلاقی را زایل و مطلق‌گرایی را باطل می‌سازند. به بیان روشن‌تر، تکامل خط مرزی طبیعی ندارد ... پیوستگی تکاملی نشان می‌دهد که هیچ تمایز «مطلق» در کار نیست. حقیقت تکامل، هر تمایز مطلق اخلاقی را کاملاً نابود می‌سازد ... (Dawkins, 2006: 300-1)

به نظر داوکینز به همان صورت که براساس ویژگی‌های ژنتیک، برخی رفتارها از جانوران سر می‌زند، عملکردهایی که ما آنها را اخلاقی قلمداد می‌کنیم نیز در همان چارچوب واقع می‌شود. اخلاقی بودن یک عمل با این بیان، بنا به برچسبی است که بر عملکرد طبیعی انسان زده می‌شود. یک انسان صرفاً عملی را انجام می‌دهد که ژن‌های او برایش برنامه‌ریزی کرده‌اند. چنین نیست که انسان حتی با انسان گونه‌های پیش از خود، از حیث اخلاقی تمایز مطلق داشته باشد.

تغییرات اندک انباشته‌شده بر روی هم در نسل‌های متوالی در طول هزارها و میلیون‌ها سال، بر رفتارها و عملکرد او نیز تأثیر گذاشته است. عملکرد پیچیده امروزی که با معیارهای اخلاق سنجیده می‌شود، چیزی جز رفتار کدگذاری‌شده توسط ژن‌ها نیست. این نکته را تنها می‌توان انکار بعد اخلاق در انسان دانست و نه توجیه آن با اصول نگره تکاملی.

داوکینز به این پرسش که چگونه می‌توان عناصر اخلاقی مشهود در رفتار انسان را با اصول داروینی تفسیر نمود، به این نحو پاسخ می‌دهد:

واحد انتخاب طبیعی (یعنی واحد خودخواه)، نه ارگانسیم خودخواه است و نه گروه یا گونه خودخواه، بلکه ژن خودخواه است ... آشکارترین روشی که ژن‌ها می‌توانند بقای خودخواهانه خود را تضمین کنند، این است که اندام‌های افراد را خودخواه برنامه‌ریزی کنند. در واقع در بسیاری موارد بقای یک اندام موجب بقای ژن‌های حاکم بر درون آن می‌شود. اما شرایط گوناگون، راهکارهای گوناگون می‌طلبد. در برخی شرایط - که نادر هم نیستند - ژن‌های خودخواه با واداشتن اندام به رفتار نیکوکارانه، بقای خود را تضمین می‌کنند ... اگر یک ژن چنان بدن تحت فرمان خود را برنامه‌ریزی کند که آن بدن به خویشان ژنتیکی خود نیکی کند، از لحاظ احتمالاتی، بخت بیشتری برای تکثیر خود می‌یابد. بسامد حضور چنین ژنی در انبان ژنی آنقدر افزوده می‌شود که نیکوکاری به یک هنجار تبدیل می‌شود. یک نمونه واضح از این گرایش، نیکی به فرزندان است. (Ibid: 216)

سازوکار فوق تولید عناصر اخلاقی به وسیله ژن‌ها را در نظر داوکینز به نمایش می‌گذارد. با این وصف، از آنجاکه این ویژگی‌ها نه در انسان، که در حیوانات نیز مشهود است، اخلاق وجه ممیز انسان از حیوان نبوده و شاید بتوان گفت با این بیان، اخلاق به غریزه فروکاسته می‌شود. او در ادامه همین سخنان وجوه دیگری از عملکردها را در حیوانات نشان می‌دهد و تفسیر ژنتیک آنان را نیز بیان می‌کند. طرفه آنکه این موارد از نظر او مثال‌هایی برای تولید عناصر اخلاقی توسط ژن‌هاست.

نقد تلقی داوکینز از اخلاق

دیدگاه داوکینز را می‌توان از برخی جهات مورد نقد قرار داد. آنچه در پی می‌آید، نمونه‌ای از این نقدهاست.

الف) فقدان قدرت تبیینی نظریه تکامل برای الزامات اخلاقی

تلاش داوکینز در آثار گوناگونش به‌ویژه کتاب *پندار خدا*، معطوف به دفاع از نظریه تکامل زیستی در برابر اشکال فقدان قدرت تبیینی آن برای الزامات اخلاقی است. ارزش‌های اخلاقی بر اثر ارتباط تنگاتنگی که با سیستم تفکر و نگرش نسبت به جهان و انسان دارند، به‌گونه‌ای ویژه تفسیر می‌شوند و براساس اصولی که دانشمند اخلاق برای جهان‌بینی خود پایه‌ریزی نموده، منشأ هنجارها و الزامات اخلاقی مشخص می‌گردند.^۱

۱. در میان متفکران مسلمان که اخلاق نیز یک بخش از تلاش علمی آنان را تشکیل می‌داد، این اثرپذیری از جهان‌بینی اسلامی به‌روشنی مشهود است. برای مثال می‌توان از ملاصدرا نام برد که در نظام فلسفی خود و در تبیین خیر در این نظام، خواه ناخواه عرصه بحثی اخلاقی را گشوده که البته ماهیتاً فلسفی است. باید یادآور شد که اخلاق در دامنه فلسفه که در ادبیات اسلامی حکمت نامیده می‌شود، قرار دارد. از این رو، جستجوی آرای مربوط به اخلاق هنجاری و فرااخلاق در آثار حکمایی چون ملاصدرا که بیش از اشتهار به اخلاق، به فلسفه و حکمت مشهور بودند، امری بی‌مبنا نیست.

در نگرش الهی فارغ از هر شریعت خاصی می‌توان خیر و الزام به خیر را تبیین نمود. ضمانت اجرایی این الزام نیز با توجه به سایر اصول انگاره خلقت و نحوه ارتباط خالق و مخلوق آشکارا حاصل است. اینکه آیا اخلاق مبتنی بر تکامل زیستی، اراده و اختیار انسان را معتبر می‌داند یا انسان را مبتلا به جبری ژنتیک معرفی می‌کند، فعلاً مورد بحث قرار نمی‌گیرد. در فرض مماشات با داو کینز در خصوص اخلاق توصیفی و هنجاری، آنچه اکنون مورد دقت نظر قرار می‌گیرد، چرایی تمکین به اصول و بایدهای اخلاقی است. داو کینز در کتاب *پندار خدا* سعی بلیغی دارد تا به این نقص - که آن را نقص در قدرت تبیین‌کنندگی نظریه تکامل برای اخلاق انسان می‌نامیم - بپردازد و آن را برطرف سازد. گفتنی است اساس طرح این مسئله از سوی داو کینز براساس دغدغه‌های خاص فیلسوفان اخلاق صورت نمی‌پذیرد، بلکه از آنجا که او نظریه تکامل زیستی را از هر حیث بر سایر دیدگاه‌های مطرح در باب انسان برتری می‌دهد و از آن نتایجی فراتر از دانش زیست‌شناسی می‌گیرد، با این اشکال مواجه است که این نظریه نقایص و اشکالاتی دارد که از جمله آنها ناتوانی در تبیین اخلاق انسانی است. در پی اشکالات مخالفان، مواضع الحادی داو کینز - مبنی بر اینکه در غیاب خدا اخلاق بی‌معناست و انسان برای اخلاقی زندگی کردن هیچ‌گونه الزامی ندارد - به بحث‌های اخلاقی کشیده می‌شود. افزون بر این در جایی که دیدگاه‌های خود را مبنی بر انکار کارکردهای دین و اثبات آرای الحادی مطرح می‌نماید، به دلیل پیوند دین و اخلاق، خواه ناخواه برای وی باب بحث‌هایی در خصوص اخلاق گشوده می‌شود که در این مقاله به هر دو نوع مواجهه او با موضوع اخلاق خواهیم پرداخت.

داو کینز بر توان تبیینی نظریه تکامل تأکید دارد و بر این باور است که این توان در حدی است که نقص شواهد و استدلال‌ها را برای این نظریه جبران می‌نماید. اشکال مخالفان نیز متوجه همین مسئله است. نخست آنکه آیا قدرت تبیین‌کنندگی، معیار صحیحی برای سنجش نظریه‌هاست؟ دیگر اینکه در فرض قبول معیار داو کینز (قدرت تبیین‌کنندگی) آیا نظریه تکامل در خصوص اخلاق، واجد قدرت تبیین‌کنندگی است؟

بحث درباره پرسش نخست را باید به فلسفه علم وا گذاشت، اما بحث در خصوص پرسش دوم را می‌توان در این پژوهش پی‌گرفت.

در آثار داروین به مسئله اخلاق در حد اشاره پرداخته شده، ولی پس از وی و در دوران معاصر، تکامل‌گرایان رد اخلاق و فرهنگ را در داده‌های دانش زیست‌شناسی و ژنتیک پی‌گرفتند و حاصل آن شد که تنها وجه تمایز انسان از حیوان، یعنی وجه اخلاقی و فرهنگی او از میان برداشته شد و ارزش‌های

ملاصدرا به لحاظ نوع جهان‌بینی خاص خود مبادی اخلاق و توصیف هنجارهای آن را براساس شیوه‌های خاصی که برای کیفیت صدور و تجلی از خدای واحد در نظر دارد، سامان می‌دهد و چون تفکر او مبتنی بر خلقت هستی (از جمله انسان) توسط خداست، خیر اخلاقی نیز در قالب رابطه خالق و مخلوق برای او معنا می‌یابد.

اخلاقی و فرهنگ انسانی نیز توجیه زیست‌شناختی پیدا کرد. طبق این دیدگاه، اخلاقی آدمی در سایه زندگی اجتماعی او معنا می‌یابد و زندگی اجتماعی نیز حاصل فرایند تکامل زیستی بوده و بر اثر خصوصیات ژنتیک ایجاد می‌شود، هرچند آهنگ شتابان تحول فرهنگ و اخلاق نوع انسان به‌هیچ‌رو با آهنگ تکامل تدریجی او یکسان نیست.

اخلاق با تبیین داروینی - چنان‌که داوکینز گزارش می‌کند - تنها با پررنگ کردن مسئله خویشاوندی می‌تواند نیکی را توجیه کند. خویشاوندی ژنتیکی مهم‌ترین دلیل نیکی قلمداد می‌شود. حداکثر می‌توان نیکوکاری متقابل (لطف کردن با انتظار جبران و نیز جبران لطف دریافتی) را نیز به آن افزود و البته این موارد به انسان اختصاص ندارد و در دنیای حیوانات نیز یافت می‌شود. مشکل اینجاست که رفتار اخلاقی با غیرخویشاوند طبق مبنای داروینی توجیهی ندارد. داوکینز درصدد است تا با عنوان کردن این نکته که انسان امروز مجال فراخ‌تری دارد و فقط در نیکی به خویشان محدود نیست، به این اشکال پاسخ دهد، اما این پاسخ اولاً فقط انسان را لحاظ می‌کند؛ حال آنکه توجیه داروینی اخلاق، اختصاصی به انسان ندارد. از سوی دیگر حتی همین پاسخ به‌هیچ‌رو مستند به شواهد نبوده و از حد نظریه‌ای اثبات‌نشده و بدون دلیل فراتر نمی‌رود. این پاسخ با نظری دقیق، با گزینه قابل تطبیق است، نه با اخلاق.

ب) بی‌اعتباری اراده و آزادی انسان

از جمله اشکالات مهم دیگری که اخلاق تکاملی با آن روبه‌روست، فقدان هرگونه نقش برای عنصر آزادی و اراده انسان در عملکرد اخلاقی اوست. اگر اخلاق محصول قانون طبیعت و قوانین انتخاب طبیعی باشد، برای من‌اندیشنده و اراده و اختیار انسان جایگاهی ندارد. این در حالی است که همواره در دانش اخلاق، آزادی و اختیار آدمی پیش‌فرضی مسلم انگاشته می‌شود و خیر اخلاقی هرگز به معنای صرف آنچه طبیعت (مانند گزینه و ژن) اقتضا می‌کند، نیست. انسان در برابر عملکرد ژن‌های خود کاملاً بی‌اراده است و اگر اخلاق محصول برنامه‌ریزی ژن‌ها و تابع روند تکاملی باشد، انتخاب آگاهانه‌ای نسبت به افعال اخلاقی گوناگون میسر نیست.

افزون بر این، اخلاق مبتنی بر داروینسیم که نیک و بد اخلاقی را محصول برنامه‌ریزی ژن‌ها معرفی می‌کند، گاه با بن‌بست روبه‌رو می‌شود و آن در هنگام مواجهه با فاکتورهای اخلاقی خاصی است که ابداً با مکانیسم‌های داروینی قابل توجیه نیست. در چنین مواردی مدعیان اخلاق تکاملی بدون دست برداشتن از مدعای خود به‌سادگی از خطای در سیستم سخن می‌گویند. آنان نمونه‌هایی این‌چنین را نافی داروینی بودن اخلاق نمی‌دانند، بلکه معتقدند این‌گونه موارد تنها نوعی خروج از کارکرد اولیه

محسوب می‌شود. از این رهگذر انتقادات فراوانی متوجه این موضع گردیده است.^۱ گفتنی است که اخلاق به روایت فیلسوفان اخلاق مدرن - که مشی تجربه‌گرایانه دارند - با اخلاق به روایت متألهان داعیه‌دار اخلاق دینی تفاوت‌های مبنایی دارد،^۲ اما هر دوی این نگرش‌ها در مخالفت با اخلاق داروینی هم‌داستان‌اند.

با نگاهی کلی به مجموعه اظهار نظرهای داوکینز مبنی بر داروینی بودن منشأ اخلاقیات، ملاحظه می‌گردد که نه تنها اشکال اصلی وارد بر نظریه تکامل در خصوص ناتوانی آن نظریه از تبیین تمایز اخلاقی انسان از غیر انسان (براساس معیارهای تکامل‌گرا نه) همچنان برقرار بوده و بی‌پاسخ می‌ماند، بلکه پرده‌های جدیدی از ورود غیرتخصصی داوکینز به بحث‌های عمیق و کاملاً حرفه‌ای به نمایش گذاشته می‌شود. او بی‌اعتنا به روشمندی علم اخلاق در این حوزه وارد شده و اظهار نظر می‌کند و زمینه اشکالات جدید را نیز فراهم می‌آورد که آنچه گذشت، تنها نمونه اندکی از آن به‌شمار می‌آید. گرچه بیشترین حجم کتاب *پندار خدا* به بحث از اخلاق اختصاص داده شده، در نهایت باز هم رفتار اجتماعی و اخلاقی انسان از دسترس تبیین‌های داروینی و طبیعت‌گرایانه محض به دور است.

ج) ناسازگاری نقد اخلاق دینی با مبنای دیگر داوکینز

ارتباط دین و اخلاق و بحث‌های پیرامونی آن وجه دیگری است که مورد توجه داوکینز بوده و در باب آن نظریه‌پردازی کرده است. وی با تأکید بر نفی کارکردهای اخلاقی دین درصدد اثبات این نکته است که

۱. برای اطلاع از مشکلات اخلاق تکاملی بنگرید به: مور، جورج ادوارد، *مبانی اخلاق*، ترجمه غلامحسین توکلی و علی عسگری یزدی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸. همچنین:

Van der steen, "Methodological Problems in Evolutionary Biology, XIII, Against Evolutionary Ethic", *Acta Biotheorica*, 1999, P. 41 - 57.

۲. اخلاق دینی به‌ویژه در چارچوب نگرش اسلامی، اختلافات مبنایی فراوانی را با آنچه در تلقی مدرن از اخلاق مطرح است و عمدتاً رویکردی تجربه‌گرایانه دارد، نشان می‌دهد. صرف نظر از نظریه‌هایی که منشأ نیک و بد اخلاقی را دین و امر الهی معرفی می‌کند - و در اسلام اشاعره داعیه دار آن بوده‌اند - نظریه غالب، نیکی و بدی را جوشیده از ذات افعال و از حیث معرفت‌شناختی قابل درک با نیروی عقل می‌داند. مبنای اولیه‌ای که انسان را واجد بعد روحانی می‌داند، برای خداوند، هستی و تدبیری در حیات مخلوقاتش قائل است و کمال انسان را در تقرب به خداوند معرفی می‌کند. دین در ارائه معرفت تفصیلی به نیک و بد و نیز ارائه انگیزه و ضمانت اجرا برای رعایت این نیک و بد، تأثیر بسزایی دارد. شایان ذکر است که درباره تفاوت‌های مبنایی اخلاق در چنین نگرشی با آنچه در اخلاق مدرن مطرح است، می‌توان به این نکته اشاره نمود که در تلقی مدرن اخلاق به رفتار فروکاسته می‌شود، اما در تلقی دینی (اسلامی) اخلاق همان صفات نفسانی است که منشأ افعال می‌شود و افعال اخلاقی وسیله ایجاد آن صفات نفسانی اخلاقی قلمداد می‌گردند. در تلقی مدرن فقط رفتار ارزش‌گذاری می‌شود، اما در تلقی دینی خلق و خوی آدمی و نیات و افکار و اهداف او نیز دارای ارزش مثبت یا منفی است. افزون بر موارد فوق در نگرش دینی رابطه دینی رابطه اخلاق و دین را در نقش پشتوانه بودن دین برای اخلاق و ارائه الگوهای عملی نیز می‌توان جستجو نمود. برای اطلاع بیشتر درباره نظام اخلاقی دینی (اسلامی) بنگرید به: مصباح، *فلسفه اخلاق*، ۱۳۸۱.

نه تنها اخلاقیات منشأ دینی ندارند، بلکه خداپاوران غیراخلاقی‌تر از بی‌خدایان عمل می‌کنند. محتوای این نگرش هرچه باشد، متفرع بر قبول تمایز اخلاقی انسان از حیوانات است و تا مادامی که ساحت اخلاق در حیات آدمی پذیرفته نشود، نمی‌توان به تفسیر و ریشه‌یابی عناصر موجود در آن پرداخت و بر سر این نکته که «منشأ این اخلاقیات، داروینی است یا دینی» بحث نمود. داوکینز و تمام کسانی که انسان را محصول تکامل می‌دانند و هرگونه ساحت غیرمادی را در وجود او بر نمی‌تابند، محملی برای قبول «تمایز اخلاقی انسان از انسان گونه‌های پیش از وی و سایر حیوانات» ندارند و تا این تمایز تبیین نشود، نمی‌توان از اخلاق و مطلق بودن یا نبودن ارزش‌های آن یا منشأ ژنتیکی خیر و شر سخن گفت.

خاطرنشان می‌شود که با توجه به نظریات از داوکینز که در بخش پیشین بیان شد و بر نفی تمایز اخلاقی انسان از حیوانات تأکید داشت (از جمله آنکه حقیقت تکامل، هر تمایز مطلق اخلاقی را کاملاً نابود می‌کند)، اینک معلوم نیست چگونه می‌توان بین این دو مطلب را جمع کرد؛ زیرا اگر مرز دقیقی میان انسان - به‌عنوان حیوانی اخلاقی - با سایر موجودات ترسیم نشود، نمی‌توان از مفاهیم مترتب بر این تمایز بحث نمود و الزام‌آوری این مفاهیم و ارج و اعتبار آنها میان مؤمنان و بی‌خدایان را مورد بررسی و مقایسه قرار داد.

د) وقوع خطا در فهم نوع ارتباط دین و اخلاق

در مسئله ارتباط دین و اخلاق، داوکینز بر آن است که جامعه انسانی به‌عنوان یک کل، از جوامع دینی متعددی تشکیل شده و حتی می‌توان جوامع بی‌خدا را نیز در این مجموعه گنجانند. از سوی دیگر با وجود تفاوت نگرش‌های دینی، ارزش‌گذاری‌ها و داوریه‌های اخلاقی و نیز تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مردم به‌گونه‌ای درخور توجه سمت و سوی واحدی دارد. در نتیجه اخلاق آدمیان نمی‌تواند در دین ریشه داشته باشد؛ چراکه اگر چنین بود، به دلیل تفاوت رویکردهای دینی، اخلاق نیز میان مردم متفاوت می‌گشت؛ حال آنکه چنین نیست.

او از مفهوم دیگری به‌نام زایتگاست^۱ اخلاقی نیز در جهت پیش‌برد بحث خود بهره می‌گیرد. زایتگاست‌ها به بیان ساده، همان کلیشه‌های اخلاقی‌اند که در جوامع گوناگون به یکسان وجود دارند و با تحول و تکامل اجتماعی انسان‌ها، آنها نیز متحول، متکامل و رو به بهبود دیده می‌شوند. یکسان بودن زایتگاست‌ها و یکسان بودن روند بهبود آنها در جوامع دینی و فرهنگی متفاوت نیز شاهدی دیگر بر این مدعاست که اخلاق به دین ارتباطی ندارد و کلیشه‌های اخلاقی در میان هواداران ادیان مختلف و حتی بی‌خدایان یکسان است. با بررسی مجموعه سخنان داوکینز در مورد اخلاق می‌توان به نتایجی دست یافت؛ از جمله آنکه در نگاه او ابتدای اخلاق بر دین جزء باورهای مؤمنان بوده و تخریب این باور می‌تواند به تخریب اساس دین منجر شود.

1. Zeitgeist.

در نظر او تنها وجه نیاز اخلاق به دین می‌تواند در این نکته خلاصه شود که ارزش‌های اخلاقی در دین ریشه داشته باشند و اگر ثابت شود که چنین نیست، ارتباط اخلاق به‌طور کلی با دین قطع می‌شود. به همین منظور، وی سعی دارد برای اخلاقیات منشأ داروینی ارائه دهد.

داوکینز در اصل مسئله، یعنی عدم ابتدای اخلاق بر دین به خطا نرفته، در نتیجه‌ای که از این موضوع می‌گیرد، دچار خطا می‌شود. ارتباط اخلاق و دین را می‌توان در ارائه ضمانت‌های اجرایی برای اخلاق از سوئی، و ارائه شناخت تفصیلی از ارزش‌های اخلاقی که عقل به‌طور کلی و اجمالی آنها را درک نموده، ملاحظه کرد.

اشتراک آدمیان در درک اخلاقی و ارزش‌گذاری یکسان برای افعال در جوامع مختلف، به توانایی مشترک انسان‌ها، یعنی قدرت شناخت عقلی مربوط می‌شود. عقل آدمیان نیروی تشخیص‌دهنده ارزش‌های اخلاقی است و نوع دین و آیین افراد، در تلقی از ارزش ذاتی افعال - خواه نیک و یا بد - تأثیری ندارد. این عقل انسان است که فارغ از دین او ارزش ذاتی راست‌گویی را درک می‌کند؛ زیرا راست‌گویی ارزش خود را از دین خاصی نمی‌گیرد، بلکه در ذات خود چنین ارزشی دارد.

منشأ ارزش‌های اخلاقی ذات خود افعال است و نیروی درک‌کننده این ارزش‌ها عقل آدمیان. بنابراین دین در خوب و بد بودن فعل نقشی ندارد. اشتراک نظر مردم در جوامع دینی مختلف در ارزش‌گذاری‌های اخلاقی به همین امر بازمی‌گردد. اما پیوند اخلاق و دین حتی با وجود نکته فوق همچنان برقرار است. این پیوند در حوزه دیگری جز ارزش‌گذاری اخلاقی خود را نشان می‌دهد و نقشی انکارناپذیر دارد. نقش بی‌بدیل دین را باید در ارائه ضمانت‌های اجرایی قوی برای ارزش‌های اخلاقی جستجو کرد. از نظرگاه متدینان، آنچه عقل به‌طور کلی و سربسته ارزش نیک و بد آن را دریافته است، دین در پرتو ارتباط با نیرویی که فوق عقل بشری است، آن را شرح و بسط می‌دهد و به تفصیل روشن می‌کند. مثلاً پس از ادراک عقل انسان نسبت به ناپسندی یک عمل، دین با طرح کیفی‌های دنیوی و اخروی انگیزه ترک آن را به انسان می‌دهد و حضور همه‌جایی و دائم خداوند به‌عنوان نیرویی کنترل‌کننده، انسان را از آن عمل - حتی در خلوت خویش - بازمی‌دارد. میل به انجام کارهای نیک و دوری از کارهای زشت، با وجود راهنمایی‌ها و هشدارها و وعده‌های دین تقویت می‌شود و قدرت بازدارندگی و خودکنترلی انسان به حداکثر خود می‌رسد که در غیاب خدا و دین هرگز چنین نیست.

(و) وقوع خطا در تلقی از زاینگاست‌های اخلاقی

داوکینز در بهره‌گیری از زاینگاست‌ها برای اثبات عدم ارتباط مبنایی میان دین و اخلاق، از نکته مهمی غفلت می‌ورزد. اگر زاینگاست‌ها متحول و رو به بهبودند و اگر اخلاق در ژن‌های آدمی ریشه دارد، باید شتاب تحول و تکامل آنها با شتاب تکامل طبیعی انسان یکسان باشد، اما آشکارا چنین نیست. دانشمندان

معترف‌اند که انسان از ده‌ها هزار سال پیش تاکنون از جهت ژنتیک تغییر چندانی نکرده است، ولی از حیث اخلاق بسیار متحول گردیده و ابدأ نمی‌توان میان مکانیسم تکامل جانداران (از جمله انسان) با مکانیسم تحول و رشد اخلاقی حاصل از بهبود زایتگاست‌ها، تناظر و تطابقی برقرار نمود. از سوی دیگر در فرایند تکامل زیستی به گفته داوکینز، روند کوری حاکم است و تغییرات غیراکتسابی حاصل از جهش‌های ژنتیک به صورت اتفاقی و غیرجهت‌دار نمایان می‌شود (فقدان غایت‌مندی)، ولی در مدار اخلاق آنچه ما روند تکامل اخلاق بشری می‌دانیم و داوکینز از آن به بهبود زایتگاست‌های اخلاقی تعبیر می‌کند، کاملاً جهت‌دار و غیراتفاقی ظاهر می‌شود. گفتنی است این موضع که آشکارا بر نفی غایت‌مندی موجودات اصرار می‌ورزد، نوعی دست‌اندازی به فراسوی مرزهای علم به‌شمار می‌آید و به همین لحاظ ناموجه است؛ زیرا چگونه می‌توان اثبات کرد که موجودات زنده به معنایی متافیزیکی دارای تکاملی جهت‌دار نیستند؟ اثبات و نفی این معنا خارج از توان و قلمرو معهود علم مدرن است. با وجود فراوانی این دسته نقدها که دامنه‌ای عام‌تر از اخلاق تکامل‌گرایانه را دربرمی‌گیرد و به اصل مبحث تکامل‌گرایی مرتبط است، در این نوشتار از آنها صرف نظر شده است.

نتیجه

آنچه گذشت، به‌روشنی نشان می‌داد که داوکینز در واقع برای مبناسازی در اخلاق دغدغه‌ای ندارد، بلکه تنها به تبیینی می‌پردازد که خدا و دین در آن لحاظ نشده باشد. وی معتقد است حتی اگر در نهایت برای اخلاقی بودن نیازمند به وجود خدا باشیم، باز هم وجود خدا محتمل‌تر نمی‌شود، بلکه فقط مطلوب‌تر می‌گردد. متأسفانه داوکینز در بحث خویش درباره اخلاق، به‌گونه‌ای جداگانه، از مفاهیم اخلاقی و منشأ آنها، ماهیت اخلاق و دلایل پابندی به اخلاق سخن نمی‌گوید. از مطالعه مجموعه آرای او می‌توان دریافت که وی ابتدا بر عدم تمایز اخلاقی انسان از سایر موجودات تأکید می‌ورزد و سپس مدعی می‌شود نیک و بد تنها براساس اقتضانات تکامل زیستی معنا می‌یابد و الزام انسان برای رعایت آنچه اخلاق نامیده می‌شود، در قوانین طبیعت ریشه دارد. لزوم پابندی به آنچه طبق این بیان اخلاق قلمداد می‌شود، تنها با سیطره قانون تکامل زیستی توجیه می‌شود. به بیان دیگر، گونه انسان برای بقا نیازمند رعایت چنین اصول اخلاقی است؛ در غیر این صورت زندگی جمعی او که مقتضای طبیعت اوست، به مخاطره می‌افتد. داوکینز کتمان نمی‌کند که برخی از اخلاقیات رایج، با اصول تکامل زیستی ناسازگار است، اما وی در این قبیل موارد با ذکر اینکه اینها از جمله موارد خطای سیستم داروینی هستند، از کنار مشکل عبور کرده، آن را به هیچ می‌انگارد. این همه را داوکینز تنها از این‌رو بیان می‌دارد که رابطه اخلاق را با دین انکار نماید. چنان‌که گذشت، نه در جانب تبیین مفاهیم اخلاقی و ماهیت اخلاق بر مبنای تکامل

زیستی، و نه در جانب بیان چرایی پابندی به چنین اخلاقیاتی، نظریات او توان رفع نقدها و برطرف نمودن آسیب‌ها را ندارند. داوکینز گرچه طی دو فصل - که تماماً به اخلاق اختصاص دارد - بسیاری می‌کوشد تا ادعاهای اخلاق داروینیستی را اثبات کند، نهایتاً این پرسش را بی‌پاسخ می‌گذارد که چرا بی‌خدایان باید اخلاق را رعایت کنند؟

منابع و مأخذ

۱. پل ادواردز، *دائرة المعارف فلسفی، مدخل اخلاق (Ethics)*.
۲. توسلی، غلام‌عباس، ۱۳۸۰، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، سمت.
۳. کیمیایی اسدی، تقی، ۱۳۸۹، *خلقت و تکامل مغز و روان*، تهران، نگاه معاصر.
۴. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۸، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. مصباح، مجتبی، ۱۳۸۱، *فلسفه اخلاق*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۶. مور، جورج ادوارد، ۱۳۸۸، *مبانی اخلاق*، ترجمه غلامحسین توکلی و علی عسگری یزدی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
7. Dawkins, Richard, 2006, *the God Delusion*, Bantam Press.
8. Reber, Arthur. S., 1985, *Dictionary of Psychology*, Roshd, Tehran, P 53,
9. Ruse, Michael, 1995, *Selected Essays, Evolutionary Naturalism*, Routledge London and New York, 1995.
10. Sutherland, Stuart, 1989, *Dictionary of psychology*, Macmillan press Ltd, London.
11. Van der Steen W. J, 1999, "Methodological Problems in Evolutionary Biology, XIII, Against Evolutionary Ethic", *Acta Biotheorica*, Vol. 67, No. 1.
12. Wilson, Edward. O., 1975, *Sociobiology*, The New Synthesis, Harvard University Press.

